

# موفقیت واقعی

## (فلسفه‌ای نوین در کمال‌گرایی)

\*\*\*\*\*

نویسنده:

تام موریس

مترجم:

محمد ابراهیم گوهریان

موريس، تامس، ۱۹۵۲ - م.  
موريس، تامس (فلسفه‌ای نوین در کمال‌گرایی) / نویسنده تام  
موريس؛ مترجم محمد ابراهيم گوهريان. -- تهران: نسل نواندیش،  
۱۳۸۳.  
۳۹۹ ص.

ISBN 964-412-043-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
True Success: a new  
عنوان اصلی:  
Philosophy of excellence, c 1994.

۱. موفقیت. ۲. موفقیت در کسب و کار. ۳. اعتلا. الف. گوهريان،  
محمد ابراهيم، ۱۳۳۱ - ، مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: فلسفه‌ای نوین  
در کمال‌گرایی.

۱۵۸/۱ BJJ۶۱۱/۲/م۸۴م۹  
۱۳۸۳

۸۳-۲۷۳۲۷

کتابخانه ملی ایران

### مشخصات کتاب

#### موفقیت واقعی

نویسنده: تام موريس  
مترجم: محمد ابراهيم گوهريان  
ناشر: نسل نواندیش  
شمارگان: ۲۰۰۰ جلد  
نوبت چاپ: اول  
تاریخ چاپ: بهار ۸۴  
حروفچین و صفحه‌آرا: صالحه حسینی  
شابک: ۹۶۴-۴۱۲-۰۴۳-۴  
ISBN: 964-412-043-4

کتابهای مورد نیاز خود را از فروشگاه انتشارات نسل نواندیش تهیه فرمایید

نشانی: میدان ولیعصر - اول کریمخان - پلاک ۳۱۲

تلفن: ۹-۶۹۵۲۵۴۷ نسل نواندیش

## فهرست مطالب

| صفحه | عنوان                                                    |
|------|----------------------------------------------------------|
| 9    | پیشگفتار                                                 |
| ۱۷   | مقدمه                                                    |
| ۳۷   | فصل اول: مفهوم آنچه می‌خواهیم                            |
|      | - تعیین اهداف شخصی                                       |
|      | - قدرت بینش تخیلی                                        |
|      | - اهمیت نوسازی                                           |
| ۸۷   | فصل دوم: اعتماد به بررسی درون خود                        |
|      | - بازی اعتماد: ایمان پیش روست                            |
|      | - رهیافت عمل به اندیشه                                   |
|      | - نگران نگرانی‌ها نباشید                                 |
|      | - انتقال اعتماد                                          |
| ۱۳۷  | فصل سوم: تمرکز روی آنچه برای رسیدن به موفقیت لازم است... |
|      | - تسلط بر تمرکز حواس                                     |
|      | - چطور باید برای موفق شدن برنامه‌ریزی کرد؟               |
|      | - کار را در عمل انجام دهید                               |
|      | - همان طور که پیش می‌روید خود را سازگار کنید             |
|      | - شبکه ارتباطی با افرادی که می‌دانند                     |

فصل چهارم: ثبات در آنچه انجام می‌دهیم..... ۱۸۹

- مشکل اصلی
- ارزش سازگاری
- چالش تغییرات
- ناسازگاری مداوم: تشخیص و معالجه
- کلمه‌ای راجع به پشتکار مثبت

فصل پنجم: تعهدی نسبت به احساسات..... ۲۳۹

- قدرت اشتیاق و قهر
- اشتیاق، انرژی و موفقیت
- روشن کردن آتش
- داشتن یک زندگی متعادل

فصل ششم: ویژگی کیفیت کالا..... ۲۹۷

- متوسط‌ها، بدها و موفقیت واقعی
- برتری و اخلاق
- بوی خوش موفقیت

فصل هفتم: توانایی لذت بردن..... ۳۴۳

- فیلسوف‌های معاصر
- زندگی با فشار روحی
- راز لذت
- هدف خوشبختی
- موفقیت واقعی و معنای زندگی
- دانش موفقیت واقعی
- هفت شرط موفقیت

## پیشگفتار

دیر وقت شب بود و من، استاد دانشگاه نوتردام، شانه به شانه تقریباً دوجین و نیمی از بزرگترین و قوی‌ترین بازیکنان فوتبال دانشگاه در کشور ایستاده بودم. تیمی که باید به مسابقات قهرمانی سال آینده راه پیدا می‌کرد. با قدی کمی بیش از شش فوت و وزنی حدود دویست پوند، از نظر اندام تقریباً در وضعیت خوبی بودم. اما برای مقابله با آنچه پیش رو داشتم، لازم بود به هوشم تکیه کنم.

کار من این بود که دانشجویان را با فلسفه آشنا سازم. یک مبارزه مهیج. همه دانشجویان را برای یک جلسه اختصاصی شبانه فرا خواندم؛ زیرا بیشتر آنها در یک کلاس مشکل سیصد نفره دست و پا می‌زدند و با هر قدمی خود را در محاصره بیشتری می‌انداختند، یا شاید بهتر است بگویم روز به روز ناموفق‌تر بودند. آنان ورزشکاران بسیار موفقی بودند اما کوله بار سنگینی از سوالات بزرگ را با خود حمل می‌کردند. ممکن است بعضی از افراد بدبین بگویند که من با

رایج‌ترین شکل مشکل ذهن و بدن روبه رو شده بودم. بالونی<sup>۱</sup> می‌گوید: هرچه از یک چیز بیشتر داشته باشید، امکان داشتن چیزهای دیگر کمتر است. بهترین بودن یکی، یعنی بدترین بودن بقیه. افلاطون، هم بزرگ‌ترین فیلسوف تاریخ بشر بود و هم یک قهرمان کشتی با شانه‌های پهن و ورزیده. غروب، همان‌طور که به مشکلات و افتخارات دانشجویان قهرمانم فکر می‌کردم، یک الهام، یک حدس، یک گمان غریزی به ذهنم رسید و آن این بود که بعضی از عادت‌ها و توانایی‌های شبیه به هم، که باعث موفقیت‌های چشمگیری در زمین فوتبال شده است، می‌تواند آنها را به سمت حل مشکلاتی که در کلاس درس با آن رو به رو بودند، هدایت کند. اگر می‌توانستم رابطه‌ها را درک کنم و به آنها کمک کنم که آن را ببینند، موفقیت حتمی بود. شاید بعضی شرایط لازم برای موفقیت در فوتبال همان‌هایی باشند که برای فلسفه هم لازم‌اند. اگر درست حدس زده بودم، باید می‌توانستم به آنها کمک کنم تا بعضی از توانایی‌هایی را که داشتند، به عرصه آموزش منتقل کنند.

درست حدس زده بودم. وبدون این که داستانی را که در این کتاب تعریف خواهم کرد بیشتر از این لو بدهم، بگویم که تیم فوتبال نوتردام یکی از موفقیت‌آمیزترین رویکردهایش را به فلسفه نشان داد. آن روز غروب توانستم چند شرط اساسی موفقیت را که هم در قهرمانی و هم در

آموزش ضروری هستند بیایم، آنها را در چارچوب ساده‌ای که دانشجویان به راحتی می‌توانستند به آن تسلط پیدا کنند، معرفی کنم تا آنها بتوانند این شرایط را با موفقیت چشمگیری در بقیه نیم سال تحصیلی دانشگاه به کار گیرند.

به محض این که شرایط اساسی موفقیت را در زمینه‌های مختلفی مانند فوتبال و فلسفه پیدا کردم، برایم مسلم شد که این شرایط برای پیشرفت در کار، برای رویارویی موثر با چالش‌های فردی و برای ایجاد روابط موفق در همه زمینه‌ها بسیار کارآ هستند. بعداً، وقتی که توجهم را به زمینه‌های دیگر زندگی معطوف کردم، شرایط بنیادی بیشتری برای موفقیت پیدا کردم. اساس کار شکل گرفت. نتایج تفکراتم را به تمام مردم، گروه‌های اقلیت، جامعه مسیحیت، تجار، مجامع و نهادهای حرفه‌ای معرفی کردم. صحبت من ابتدا محلی، بعد منطقه‌ای و در آخر همگانی بود. جذابیت کارم را در عکس‌العمل پرشور مردم سراسر کشور دیدم. چارچوب را توسعه دادم و از قدرتش قدردانی کردم. همچنین، سعی کردم اهمیت تفکری صحیح را درباره این که موفقیت چیست و در حال حاضر چگونه می‌توانیم به رضایت‌بخش‌ترین و مداوم‌ترین شکل آن در زندگی برسیم، درک کنم. فهمیدم که همه ما برای رسیدن به موفقیت به فلسفه‌پردازی نیاز داریم.

ما همه، به کمک نیاز داریم. برای سفر در طول زندگی‌مان به راهنمایی احتیاج داریم. حتی موفق‌ترین ما به تذکر و بیان قاطع و صریح حقیقتی

که ممکن است کاملاً متوجه آن نشویم نیاز دارد تا ما را به سمت آنچه می‌خواهیم به‌دست آوریم هدایت کند. ما به بازاندیشی و تمرکز مجدد احتیاج داریم. چطور می‌توانیم به جایی برسیم که می‌خواهیم؟ چطور می‌توانیم با بهترین بیان، به دیگران بگوییم که برای این که با هم به آنجا برسیم، چه چیزی لازم است؟ راه دستیابی به موفقیت در هر فعالیتی و در زندگی چیست؟ چطور می‌توانیم برای تعالی تلاش کنیم و در عین حال انسان‌های راضی، خوشبخت و موفق باشیم؟ این کتاب هر آنچه را من به عنوان تنها چارچوب شرایط کلی برای موفقیت واقعی در تمام کارها و حتی در خود زندگی معرفی می‌کنم، دربردارد. یکی از شایع‌ترین بیماری‌های زمان ما درک غلط از موفقیت است. در فهرست عناوین جدید کتاب‌هایی که یک فروشگاه زنجیره‌ای کتاب به خانه‌ام فرستاده بود، صفحه‌ای از یک کتاب توجهم را جلب کرد که نوشته بود چطور به بچه‌های دوره ابتدایی کمک کنیم کارهای مناسبی را از همان ابتدا شروع کنند. در صفحه بعد عنوان کتاب دیگری راجع به نوجوانان و فشار روحی بود. به خاطر دارم که در آن لحظه فکر کردم این دو بخش باید با هم در یک مجموعه عنوان شوند. ما می‌خواهیم تمام مزایا را برای خودمان به‌دست آوریم و بعد همه آن را به بچه‌هایمان منتقل کنیم. زاپنی‌ها مدارس آمادگی مخصوصی برای پیش‌دبستانی‌ها دارند. ما بچه‌های کوچک را وادار به یادگیری، تمرین، بازی، ازبر خوانی و برنامه‌های پیشرفته می‌کنیم. زندگی آنها را توأم با موفقیت سازیم. تا به حال هم، بعد از این همه اصرار، فشار و تلاش فکر نکرده‌ایم که موفقیت واقعا چیست، نیازهای واقعی ما

کدام است و در مقابل، چه چیزی را به دست می‌آوریم. من، در این کتاب، می‌خواهم حقیقت ساده‌ای را درباره موفقیت طرح کنم. موفقیت چیست و چگونه می‌توان آن را به دست آورد. جست و جوی موفقیت باید یک ماجراجویی مهیج و رضایت‌بخش باشد. میل به موفقیت در هر کاری باید مشخص باشد و با دید روشن‌تر نسبت به آنچه لازمه رسیدن به آن است، تقویت شود. تنها در این صورت است که می‌توانیم به هماهنگی و توازنی که لازمه کامیابی و موفقیت واقعی است دست پیدا کنیم.

می‌گویند سقراط، فیلسوف نمونه و معلم افلاطون، که مردی خردمند و خلاق بود، عادت داشت، هر مردی را که در آتن می‌دید با گفتن این جمله متعجب کند: «قربان، شما که آتنی هستید، شهروند بزرگ‌ترین و پرآوازه‌ترین شهر از نظر دانش و قدرت، از داشتن این همه ثروت، دانش و افتخارات شرمند نمی‌شوید، حال آن که نه به خرد و واقعیت اهمیت می‌دهید و نه به وضعیت روحتان؟» همان‌طور که افلاطون در دفاعیات مشهورش می‌گوید، سقراط اطمینان داشته که بیشتر ما با گذشته زندگی می‌کنیم. بیش‌ترین توجه را صرف چیزهای کم‌اهمیت و کم‌ترین توجه را به مهم‌ترین چیزها معطوف می‌کنیم. این اعتقاد راسخ او بود که «ثروت برتری نمی‌آورد ولی برتری برای انسان ثروت و دیگر مواهب اجتماعی و شخصی را به همراه دارد.» نزد سقراط، عظمت روح، زندگی درونی هر شخص، خرد و برتری درونی مهم‌ترین چیزها بود.

زمانی که به درون اولویت می‌دهیم، درون و بیرون، هر دو، به تصرف در می‌آیند وقتی به عکس عمل می‌کنیم، به چیزی که واقعا نیاز داریم نخواهیم رسید و نتیجه پوچ خواهد شد.

*برای سفر از جوانی به پیری، آمادگی عقلانی داشته باشید، زیرا  
مهم‌ترین حامی شما نسبت به دارایی‌های دیگر است.*

( نقل از دیاگنس لاتزیوس )<sup>۱</sup>

شرایط موفقیتی را که من در این کتاب معرفی می‌کنم و به بحث می‌گذارم، و چارچوب کلی شرایط رسیدن به موفقیت واقعی، همه، با چیزی در زندگی درونی، که شامل تفکرات، احساسات، تصورات و قضاوت‌هاست، شروع می‌شود و برای حرکت به سوی موفقیت در دنیای بیرون، که با عمیق‌ترین احتیاجات و ارزش‌های ما پیوند دارد، در دسترس قرار می‌گیرد. فکر می‌کنم، در این جا هیچ اثری از نیرنگ‌بازی ماکیاوولی یا قدرت تجاوزگرانه نباشد. و این بسیار خوب است. در انجیل متی از ما سوال شده است: «چرا انسان باید منفعت طلب باشد، در حالی که اگر همه دنیا را به دست آورد، روح خود را از دست می‌دهد؟» ما، این جا، چارچوبی برای موفقیت داریم که نشان می‌دهد مجبور نیستید برای رسیدن به مقصد خود را بفروشید. این چارچوبی

است که بهترین حالت روح ما را در نظر می‌گیرد. و عمل می‌کند.

بخشی از توصیه‌های مقدماتی. یکی از آشنایانم اخیراً راجع به یکی از دوستانش صحبت می‌کرد که شیفته کتاب‌های موفقیت است. او هر چه می‌بیند، می‌خرد. آنها را با علاقه زیادی می‌خواند و چیزهای زیادی یاد می‌گیرد. زیر عبارات مهم خط می‌کشد، و همه مطالب مهم را به دوستانش می‌گوید. مشکل این است که او اصلاً فرصت نمی‌کند هیچ‌یک از این توصیه‌های مهم را عملاً در زندگی خودش به کار گیرد. خیلی مشغول مطالعه است. در حقیقت، به کار و روابطش لطمه می‌زند. در حال حاضر، تنها موفقیت او تمام کردن این کتاب‌ها، پیدا کردن کتاب‌های جدید، و خصوصاً به خاطر سپردن ضرب‌المثل‌های جالب آن کتاب‌هاست.

اکنون، مشخصاً این کار کمی نامعقول است. اگر تاکنون یک یا دو کتاب راجع به موفقیت و کمک به خود خوانده‌اید، لطفاً بعد از آنها این کتاب را بخوانید. این کتاب با همه آنها تفاوت دارد، اما تا این کتاب را تمام نکرده‌اید، کتاب دیگری را شروع نکنید. بگذارید این کتاب در زندگی‌تان تغییری ایجاد کند. اگر بخواهید می‌توانید. اگر این اولین کتابی است که شما راجع به موفقیت می‌خوانید، امیدوارم درست از آن استفاده کنید. چارچوبی که فرا می‌گیرید به شما کمک می‌کند چیزهای دیگری را که در آینده می‌خوانید و می‌شنوید، تعبیر و ارزیابی کنید. اما مهم‌تر از همه، امیدوارم این

کتاب، احساس موفقیت جاودان و رضایت بخشی را که همه ما به آن نیازمندیم، به شما بدهد و کمک کند تا شما هم آن را به دیگران بدهید. روز قضاوت، از ما نمی پرسند چه خوانده اید، بلکه می پرسند چه کرده اید.

توماس<sup>۱</sup> (در کتاب کمپیس<sup>۲</sup>)

---

1 - Thomas

2 - Kempis

## مقدمه

### عقیده ما راجع به موفقیت

آن روز را خیلی خوب به یاد می‌آورم. چند سال پیش بود که برای اولین بار از من خواسته شد راجع به موفقیت سخن‌رانی کنم. در دفترم در دانشگاه نوتردام بودم و وقتی تلفن زنگ زد، مشغول انجام دادن کاری بودم که یک فیلسوف معمولاً انجام می‌دهد: فکر کردن. دعوتی بود از نماینده یک گروه بزرگ تجاری، افراد خیلی موافقی که از من می‌خواستند بروم و درباره موفقیت واقعی با آنها صحبت کنم. حقیقتاً خیلی به خودم مغرور شدم و مشتاقانه پذیرفتم. همان روز صبح، چند دقیقه بعد، تصادفاً شخصی از طرف یک ناشر تلفن کرد و از من پرسید که آیا تا به حال به این فکر افتاده‌ام که کتابی درباره این‌که چطور باید راجع به موفقیت فکر کنیم بنویسم؟

طبیعتاً، احساس خیلی خوبی درباره همه این اتفاقات داشتم و نمی‌توانستم منتظر شوم تا به خانه برسم و آنها را برای همسرم

تعریف کنم. اما وقتی از در وارد شدم و با هیجان زیادی راجع به این دو دعوت به همسرم گفتم، فقط حیرت زده نگاهم کرد و گفت: «قبل از این که راجع به موفقیت صحبت کنی و بنویسی، نباید اول خودت فرد موفق باشی؟» من و همسرم تمام سعی مان را می کنیم تا در حریم خانه مان در برابر هم متواضع باشیم.

با ناراحتی جواب دادم: «منظورت چیست؟» با خود فکر کردم، من دکتر فلسفه از دانشگاه یال<sup>۱</sup> هستم. دانشجویان نوتردام از کلاس های من لذت می برند (لااقل بیشتر آنها)؛ کتاب ها و مقالات زیادی نوشته ام (باید اعتراف کنم که حتی تا به حال، هیچ کدام جز، پر فروش ترین ها نبوده اند ولی در حد خود مطرح شده اند و هیچ وقت هم تجاری نبوده اند)؛ کارگزار مجاز املاک در شهر خود، کارولینای شمالی هستم (با وجود این، باید اذعان کنم که تا به حال چیزی نفروخته ام)؛ موسس یک شرکت تولید کننده محصولات موسیقی هستم (یک شرکت کوچک محصولات موسیقی که تا به حال، کل تولیدش یک نوار کاست باکیفیت بوده است)؛ در گذشته، نوازنده گیتار موفق بودم (البته در اندازه ای کوچک، باید اذعان کنم که فقط یک قرارداد ضبط داشتم، آن هم با یک شرکت بسیار کوچک که فقط یک نوار کاست تولید کرده بود)؛ ولی، پدر خیلی خوبی هستم و ازدواج موفق هم دارم (حداقل تا اینجا) ...

شاید با در نظر گرفتن شرایط روحی و اعتبارات ذهنی‌ام بود که همسرم به سرعت جواب داد: منظورم این نیست که تو در کارت موفق نیستی، منظورم این است که در زندگی معمولی و کوچکت زیاد موفق نیستی. منظورم این است که هیچ وقت عکست روی صفحه اول مجله تایم، نیوزویک، فورچون چاپ نشده‌است، واضح‌تر بگویم؛ تو در میان آمریکایی‌ها فرد مشهوری نیستی.

من صادقانه و متواضعانه اعتراف کردم: «خوب هنوز نه». با جوابی که دادم همسرم توانست بگوید که حداقل رفتار درستی داشتم. چه چیز دیگری می‌توانستم بگویم؟ همسرم نکته را دریافته بود. امروزه، در جامعه ما اکثر گویندگان و نویسندگان؛ رؤسای معروف شرکت‌های بزرگ، مشاوران ممتاز، معروف و خبره، سیاست‌مداران مشهور؛ رهبران نظامی پیشین؛ ورزشکاران سابقه دار، یا سرمربیان فوتبال را افراد موفق می‌دانند. یک فیلسوف چه دارد که بگوید؟

### دیدگاه یک فیلسوف

کار من یافتن مفهوم چیزهاست. دریافت و تصور همه چیز، بر مشکلات قدیمی نور جدیدی بتابانم و بر مشکلات جدید نوری قدیمی. این کار من است. باید برای درک مهم‌ترین چیزها در

زندگی چارچوبی بسازم. برای پیش پا افتاده‌ترین چیزها هم همین‌طور. و برای این کار منابع زیادی هم دارم.

من، که یک فیلسوفم، خود را شاگرد تمام متفکران بزرگ تاریخ بشریت می‌دانم. افرادی که، از زمان افلاطون تا عصر حاضر، نظریات بزرگی را عرضه کرده‌اند. عقایدی که پشت اشکال استبدادی حکومت‌ها در تاریخ جهان پنهان شده‌اند؛ افکاری که، با نظام‌های سیاسی، ساختارهای اقتصادی و تیم‌های فوتبال خود، فرهنگ مشترک ما را شکل داده‌اند. مطالعات پی‌گیرانه و تجارب شخصی قابل ملاحظه من، دید خاصی نسبت به موفقیت به من داده است که دوست دارم در آن با شما شریک شوم. دیدگاهی که بسیاری از مردم کورکورانه به دنبال آن هستند. به عنوان یک فیلسوف، فکر می‌کنم می‌توانم در نشان دادن راه به شما کمک کنم.

ما در زمانه اغتشاشات وحشتناک زندگی می‌کنیم. اغتشاش سیاسی، اغتشاش اقتصادی، اغتشاش فرهنگی، اغتشاش درونی. بسیاری از ساختارهای کهنه قابل اعتماد گذشته در حال پوسیدن و فرو ریختن‌اند.

ما در موقعیت‌های مهیبی زندگی می‌کنیم. مردم آن‌قدر سر در گم شده‌اند که شروع به پرسیدن سوالاتی می‌کنند که مدت‌ها از آنها غافل بوده‌اند. آنها به دنبال پاسخ‌هایی هستند که بالاخره فهمیده‌اند نیاز دارند. زمانی که مردان و زنان فهمیدند بدون نقشه و

قطب‌نما در جنگل گم شده‌اند، فیلسوف‌ها، که همیشه نقشه‌کش روح و قطب‌نماهای سفر بشر بوده‌اند، می‌توانند قدم جلو بگذارند و برای پیدا کردن راه درست، ماهرانه کمک‌هایی پیشنهاد کنند. و این همان کاری است که من می‌خواهم در این کتاب کوچک انجام دهم. این کتاب رساله سنگینی نیست که دستمایه بحث و جدل نسل‌های آتی قرار گیرد. کتابی هم نیست که برای درک آن نیاز به دکترا یا فوق لیسانس داشته باشید. نقشه کوچکی است با کمی مختصات اولیه که به ما کمک می‌کند برای داشتن یک زندگی موفق و پر بار، جهتمان را پیدا کنیم. اگر این کتاب بتواند به همه کمک کند تا مسیر درست را طی کنند و آنها را در پیمودن ادامه این مسیر تشویق کند، کتاب موفقی خواهد بود. این کتاب در بر دارنده عقاید بسیار مهمی است. امیدوارم این عقاید همان تاثیر درخشانی را که در زندگی من داشته، در زندگی شما نیز داشته باشد.

### اولین گزیده مهم از اخبار بسیار خوب

هفت شرط برای موفقیت وجود دارد. هفت جزء یک نظام فکری موفق. هفت معنا برای یک زندگی موفق.

البته صدها کتاب، نوار، مقاله، هزارها ضرب‌المثل، پند و اندرز راجع به موفقیت وجود دارد اما ما تنها به هفت شرط اساسی نیاز داریم تا به موفقیت واقعی دست پیدا کنیم. با خواندن شاهکارهای

ادبی درباره برتری بشر و موفقیت شخصی، از متفکران یونان باستان گرفته تا پرفروش‌ترین کتاب‌های رایج، با ملاقات و صحبت با افراد واقعاً موفق و با بررسی تجارب شخصی خود که آنها را، به عنوان یک فیلسوف، سال‌های سال به کار گرفته‌ام، متوجه شده‌ام که شرایط اصلی موفقیت برای نشان دادن، فهمیدن و یاد گرفتن ساده و آسان‌اند.

با این حال، این هفت شرط را نمی‌توان مانند کارهای روزمره‌ای دانست که مثلاً در روز دوشنبه انجام شود و در روز سه شنبه نتیجه موفق آن به دست آید. این‌ها شرایطی هستند که ما باید آنها را در زندگی هر روز، یا لاقلاً بیشتر روزهایمان، بگنجانیم. این شرایط خیلی هم دشوار، پرهزمت و مشکل نیستند. اما واقعاً کار می‌برند. کوشش مداوم، تلاش مستمر، وقتی که این شرایط را بفهمیم و اثرشان را ببینیم، انگیزه زیادی پیدا می‌کنیم که آنها را در زندگی روزمره‌مان به کار ببریم. و سادگی این شرایط موارد کاربرد آنها را زیاد می‌کند.

من آنها را «هفت شرط موفقیت»<sup>۱</sup> می‌نامم، زیرا اصطلاح اصلی در هر شرط تصادفاً با C شروع می‌شود. تجانس آوایی. رشته‌ای از

۱- نویسنده هفت عامل موفقیت را که حرف اول آنها با C شروع شده است، C می‌نامد. این عوامل عبارت‌اند از:

Consistency, concentration, confidence, conception, capacity, Commitment و character ویراستار.

کلمات که با حروف و صداها ی یکسان در کنار هم قرار گرفته‌اند. یک روش عالی برای حافظه. من که یک معلم با سابقه‌ام، این روش را می‌پسندم. هرچند باید بگویم که از چند سال پیش به من گفته‌اند که شیوه نگارشی که در دانشگاه من اعمال می‌شود کاملاً خلاف آن چیزی است که در فنون بلاغت به ما یاد داده‌اند. مثل همین. آنها مصرانه به دانشجویان می‌گویند: «هرگز از تجانس آوایی استفاده نکنید». قانونی که من تا امروز آن را به یاد دارم. ولی من می‌گویم: «همه فرمول‌های آوایی را فراموش کنید» و با سرعت پیش روید. وقتی آواهای متجانس لازم می‌شود، باید آنها را به کار برد.

هفت بخشی که پیش رو داریم هریک از هفت شرط موفقیت را در کلی‌ترین شکل عنوان می‌کند. امیدوارم هر لحظه از خودتان بپرسید: اینها چه ارتباطی می‌توانند با من داشته باشند؟ فکر کنید که چطور هر شرطی ممکن است با چیزی که شما در کار با آن روبه‌رو هستید، یا با موقعیت خانوادگی‌تان، رابطه دوستان‌تان یا هر مشکل دیگری که دارید، مربوط شود. مطمئن هستم که حداقل یک یا دو تا از این شرایط از صفحه خارج شدند تا همین حالا با زندگی شخصی شما مطابقت کنند. شاید تا یک ماه دیگر چندتایی از اینها در زندگی شما اهمیت زیادی پیدا کنند. چارچوب هفت شرط، شما را با ابزار کار نیرومند و کاملی تجهیز خواهد کرد تا در

هر راهی که قدم می‌گذارید، موفقیت رضایت‌بخشی در زندگی‌تان فراهم کنید.

ارسطو گفته است که دانستن اصول کلی برای همه سودمند است، زیرا ما را در شرایطی قرار می‌دهد که به بهترین شکل آنها را در هر جا به کار ببریم. اصول کلی موفقیت، ما را در حالتی قرار می‌دهد که از فرصت‌ها به بهترین شکل استفاده کنیم و مشکلات پیش رو را مغلوب نماییم.

قدرت ایده‌ها به ما کمک می‌کند تا زندگی و دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم، به بهترین شکل تغییر دهیم. من، به عنوان یک معلم، می‌دانم که اگر بخواهید شخص دیگری را با چارچوب عقایدی مجهز کنید که او را ترغیب کند و به او کمک کند که تغییرات لازم را ایجاد نماید، باید برای او چارچوبی ساده، خردمندانه، به یادماندنی و قدرتمند فراهم آورید. مطمئن هستم که هفت شرط موفقیت عواملی در زندگی هستند که همه ما به آنها نیاز داریم تا زندگی‌مان توأم با رضایت باشد. ما در اینجا چارچوبی داریم که مطمئن هستم اگر از آن استفاده کنید، به شما کمک خواهد کرد.

### عقیده ما راجع به موفقیت

در جست‌وجوی چه هستیم؟ دقیقاً یا حتی تقریباً، موفقیت چیست؟ عقیده ما راجع به موفقیت چیست؟ فکر می‌کنم میلیون‌ها انسان با ذهنیت اشتباهی از موفقیت زندگی می‌کنند. به همین

دلیل تصور غلطی پیدا می‌کنند و بی‌جهت دچار یاس و ناامیدی می‌شوند. قبل از این که هفت شرط موفقیت واقعی را امتحان کنیم، باید چند اختلاف عمده را به خودمان یادآوری کنیم و با این کار دقت خود را بیشتر نماییم.

این روزها افکار برجسته‌ای وجود دارند که با مفهوم موفقیت در ارتباط هستند و اغلب هم با آن اشتباه می‌شوند. برای مثال، بعضی‌ها تصور می‌کنند که موفقیت همان ثروتمند بودن و ثروتمند بودن همان موفق بودن است. اما این دو نباید با هم اشتباه شوند.

به طور قطع ممکن است یک شخص ثروتمند باشد اما موفق نباشد. مردی که به طور اتفاقی در قمار برنده می‌شود و از این راه زندگی می‌کند، زندگی موفق ندارد. واژه دیگری هم برای این شخص داریم: خوشبخت. اما شخصی که ثروتی را به ارث می‌برد بدون آن که برای به دست آوردن آن کاری انجام دهد یا حتی آن را استفاده کند، چه؟ یک آدم احمق هم ممکن است از طریق ارث ثروتمند شود، یا برعکس. آدمی که از طریق ارث ثروتمند شده می‌تواند به آسانی وسوسه شود. و به طرف یک زندگی صرفاً افراطی و فاقد موفقیت واقعی کشیده شود. شما می‌توانید در بانک پول داشته باشید اما به اعتبار خودتان هم احساس موفقیت واقعی نکنید. بدون تردید، می‌شود یکی را بدون دیگری به دست آورد.

ثروت‌ها اعتبارشان را از فکر صاحبانشان می‌گیرند. آنها افرادی را که می‌دانند چطور از ثروتشان استفاده کنند دعا، و افرادی را که طرز استفاده از ثروتشان را بلد نیستند نفرین می‌کنند.

ترنس<sup>۱</sup> (۱۶۳ قبل از میلاد)

و موفق بودن بدون ثروتمند بودن کاملاً امکان‌پذیر است. مادر ترزا مثال خوبی است. همین‌طور همسر خودم به دلایل فراوان موفق است. او یک باغبان خیلی موفق و داوطلب کمک در دو مدرسه ابتدایی است. کسی برای این کار قرانی به او نمی‌پردازد. اما اگر می‌توان بدون ثروت هم موفق شد و بدون موفق بودن، ثروتمند، پس موفقیت و ثروت دو چیز متفاوت هستند. عقیده ما راجع به موفقیت نباید با عقیده‌مان راجع به ثروت اشتباه شود.

مقوله دیگری که معمولاً این روزها با موفقیت اشتباه می‌شود، شهرت است. موفق بودن یعنی مشهور بودن. شناخته شدن یک نوع موفقیت است. یا به نظر می‌رسد مردم این‌طور فکر می‌کنند.

واقعاً هم تعجبی ندارد که این دو ایده اغلب با ایده موفقیت اشتباه می‌شوند. هر وقت از مردم راجع به افراد موفق می‌پرسم، نام افراد ثروتمند و مشهور را می‌شنوم. اما البته شهرت هم، مثل ثروت، موفقیت را تضمین نمی‌کند. بدون شک، افرادی هستند که به خاطر

کسب موفقیت‌های عالی مشهور شده‌اند. اما به نظر می‌رسد که بعضی‌ها فقط به خاطر خوب شناخته شدن مشهور شده‌اند. البته ممکن است یک آدم ناشی یا مفتضح نیز مشهور باشد. شهرت با موفقیت یکی نیست.

ممکن است تصور کنیم شهرت نشانه شایستگی نیست، اما می‌تواند یک احتمال این چنینی باشد: یک تصادف است نه یک ارزش انسانی.

توماس کارلایل<sup>۱</sup>

و موفقیت همان شهرت نیست. فرض کنید هدف‌تان در زندگی این باشد که بخشنده‌ترین فرد بشردوست ناشناس کشورتان باشید. با این توصیف، موفقیت در این کار نمی‌تواند شما را مشهور کند. با هدف ناشناس بودن نمی‌توانید مشهور شوید. اما برای درک اصل مطلب به چنین مثال‌های شسته‌رفته‌ای هم نیاز نداریم. بسیاری از افراد در اهداف شخصی، غلبه بر چالش‌های درونی و در انجام کارهای با ارزش مشهور هستند، آن هم در بین افراد معدود. افراد فوق‌العاده خلاق و ماهری وجود دارند که به شهرت آن‌چنانی نمی‌رسند.

مخترعان بزرگ، متفکران بزرگ و هنرمندان بزرگ و معروفی هستند که بعد از مرگشان معروف شدند. اما این بدین معنا نیست که آنها بعد از مرگشان موفق شده‌اند. موفقیت یک چیز است و شهرت چیز دیگر.

قدرت هم چیز دیگری است، اما باز هم با موفقیت اشتباه می‌شود. تا الآن باید روشن شده باشد که این التقاط چه قدر اشتباه است. قدرت همیشه از موفقیت ناشی نمی‌شود. موفقیت همیشه با قدرت همراه نیست. این دو یکی نیستند.

مقوله دیگری هم هست که معمولاً با موفقیت اشتباه می‌شود: مقام اجتماعی بالا. خیلی از مردم که به دنبال موفقیت هستند، بیشتر در جست‌وجوی مقام در اجتماع، در محل کار، میان دوستان و آشنایان یا در شغل‌هایشان هستند. مقام هر شخص تقریباً اعتبار او در اجتماع، در کار، یا در میان بعضی از گروه‌های مردم است، یعنی در جایی که آن موقعیت در نظر گرفته و ارزیابی می‌شود. مقام یک جایگاه اجتماعی بیرونی است که دیگران آن را می‌بینند.

در جامعه آمریکایی گرایش زیادی به ثروت، شهرت، قدرت و موقعیت اجتماعی بالا وجود دارد. در همین رابطه از «نشانه مقام» صحبت می‌کنم و کسانی را که به دنبال این نشانه‌ها هستند «جست‌وجوگران مقام» می‌نامم.

جست‌وجوگران مقام، جست‌وجو برای تحسین، احترام، و امتیاز را نیز در نظر دارند. دیده شده که ثروت، شهرت و قدرت برای آنها

تحسین، احترام و امتیاز می‌آورد. به دنبال مقام بودن می‌تواند با عوامل خارجی کاملاً گره بخورد. اما آرزوی هوشمندانه‌تری برای کسب مقام وجود دارد که مستلزم جست‌وجوی پول، بازی شهرت یا هر نوع اشتباه آشکار دیگری نیست. در یک سازمان نهادینه مثل یک فروشگاه جدید بزرگ، دانشگاه، یا کلیسا، یک مقام رسمی می‌تواند تاحدی بعضی از موقعیت‌های خوب را از مسئله پول، شهرت یا قدرت جدا کند. چنین شغلی حتی می‌تواند کاملاً افتخاری باشد و نیازی به دستمزد مالی اضافی و قیاس یا وارستگی ندارد. گرچه این‌گونه خودنمایی‌ها اغلب در همان قلمرو خودش است. اما اگر یک مقام رسمی، فاقد قدرت یا عنوان باشد و به علاوه تحسین نشود، و احترام، یا امتیازی هم نداشته باشد، هیچ نیست.

اما البته، افراد بسیاری هستند که آرزوی شغل‌های رسمی را در سازمان‌هایی دارند که آنها را مثل مقامات مشورتی می‌بینند. خیلی وقت‌ها آرزوی شغل خاصی را دارند؛ زیرا این شغل‌ها پول، شهرت و قدرت برای آنها به همراه دارد. اما افرادی که من در ذهن دارم، آنهایی هستند که موقعیت‌ها را تنها برای خودشان می‌خواهند. آنها احساس می‌کنند به افتخار، تحسین، احترام و گاهی هم امتیازات هوشمندانه‌ای که چنین موقعیت‌هایی را به آنها اعطا می‌کند، نیاز دارند.

امروز در بازار دادوستد آمریکا مدیران متوسط زیادی هستند که همیشه خواهان این بوده‌اند که در گروه معاون

ریاست جمهوری باشند اما در شرایط سازمانی فعلی تعداد افرادی که چنین شغل‌هایی دارند کم است. تعداد قابل توجهی از این مدیران به این مسئله پی برده‌اند که اندک امکانات شغلی آنها در حال کاهش است. متأسفانه تنها معیار برای یک شغل موفق در بین آنها معاون رئیس جمهور بودن است. بنابراین آنها با دو احتمال روبه‌رو هستند، می‌توانند خود را شکست خورده بدانند، یا این که دوباره به معیار موفقیتشان فکر کنند. من راه دوم را پیشنهاد می‌کنم. موفقیت و مقام مثل هم نیستند. به دست آوردن موقعیت‌های دائمی و نان و آب‌دار متضمن این نیست که شخص زندگی موفق، به مفهوم واقعی کلمه موفقیت، داشته باشد. بعضی از افراد باهوش، که موقعیت خوبی هم دارند، این مسئله را درک می‌کنند. اما برای خیلی از مردم ارزش نهادن به این واقعیت مشکل است. به این علت که اغلب جرأت لازم است تا شخصی بتواند یک شغل امیدوارکننده را بدون نگاه داشتن سلسله مراتب سازمانی کنار بگذارد و کار خودش را انجام دهد و رویای شخصی را، که به هر جا ممکن است سوق داده شود، دنبال کند. این روزها یکی از مشکلات، کار در خانه است. اغلب به شخص خاصی نیاز است که توانایی انجام دادن آن را داشته باشد. زندگی چنین افرادی نشان می‌دهد که جست‌وجوی طبیعی بشر برای موفقیت، همیشه تلاش برای موقعیت نیست. گرچه موفقیت و موقعیت دو مقوله جدا هستند

ولی در عین حال با هم رابطه دارند و داشتن آنها آرزوی همه است، اما نباید این دو را با هم اشتباه گرفت.

مجذوب تصورات مردم مشهور، ثروتمند و قدرتمند شدن آسان است. اینها اغلب افرادی هستند که در آمریکا و نیز در محافل بین‌المللی مقام‌های اجتماعی بالایی دارند. ثروت زمانی تحسین را برمی‌انگیزد که در راه درست از آن استفاده شود، زمانی توجه را جلب می‌کند که به میزان زیادی از آن لذت برده شده باشد. شهرت می‌تواند خیره‌کننده باشد. قدرت می‌تواند مسحورکننده باشد. موقعیت‌ها می‌توانند جذاب باشند. ثروت، شهرت، قدرت و موقعیت‌های اجتماعی بالا اغلب با موفقیت همراه هستند. اما کلید اصلی موفقیت نیستند. برای به دست آوردن موفقیت بسیاری از مردم راه غلط می‌روند.

در بارهٔ من اشتباه قضاوت نکنید. نمی‌گویم که پول یا حتی زیاده‌خواهی مشکلی ندارد. از قدیم گفته‌اند که پول خوشبختی نمی‌آورد و واقعیت هم دارد. با پول می‌توان در یک محیط کاملاً راحت، ناراحت بود. البته از پول می‌توان برای انجام کارهای بسیار خوب استفاده کرد و با این تصور می‌توان گفت هرچه بیشتر بهتر. در ضمن اشکالی ندارد که مردم ما را بشناسند. و باید متذکر شد که افرادی هم وجود دارند که به دنبال شهرت بودند ولی در نهایت مجبور به استفاده از عینک دودی شده‌اند تا شناخته نشوند. قدرت بد نیست، می‌تواند به طرف فساد برود ولی عدم قدرت هم می‌تواند

توأم با فساد باشد. ولی جستوجو برای قدرت همیشه این سؤال را دربردارد که قدرت به چه منظوری؟ راجع به موقعیت هم همین سؤال پیش می‌آید. در واقع خواستن یا نخواستن موقعیت ذاتاً مشکلی ندارد. اما سؤال اصلی این است که چرا این‌ها آرزوی همگان است؟

### برتری، رضایت خاطر و خوشبختی

در جستوجوی ثروت، شهرت، قدرت و موقعیت بودن امری عادی است. مردم همیشه به دنبال این‌ها هستند. و می‌شود این اهداف را با موفقیت دنبال کرد. اما اگر تنها اهداف یک شخص ثروت، شهرت، قدرت و موقعیت باشد، به آنها نخواهد رسید. اینها معمولاً نتایج فرعی موفقیت‌اند که از کنار تلاش برای اهداف دیگر حاصل می‌شوند. یک بازیکن فوتبال، ثروتمند می‌شود؛ زیرا یک دوندۀ عالی است. یک تاجر مشهور می‌شود؛ زیرا یک بازرگان موفق است. یک رقصنده عضو قدرمندی در دنیای حرفه‌ای هنرها می‌شود؛ زیرا هنرمند خلاق و ماهر است. یک کارگر داوطلب، موقعیت اجتماعی بالایی در جامعه به دست می‌آورد؛ زیرا همه کارهای خوب را برای کاهش فقر انجام می‌دهد و به افراد بی‌خانمان توجه می‌کند. گاهی اوقات ثروت، قدرت، شهرت، و موقعیت از نتایج اجتماعی موفقیت هستند و در عوض می‌توانند آن موفقیت را گسترش دهند، موفقیت می‌تواند آنها را به سطح بالاتری ببرد یا تأثیر وسیع‌تری

روی آنها بگذارد. اما اینها به هیچ وجه اصل موفقیت نیستند. به این دلیل است که قبل از هر چیز، جست‌وجو و ارجح قراردادن آنها کاری اشتباه است.

چرا من در جست‌وجوی این واقعیات ارزشمند نیستم - چیزی را که می‌توانم احساس کنم، نه چیزی را که می‌توانم ابراز کنم؟  
سنکا<sup>۱</sup>

عقیده ما راجع به موفقیت باید به عقایدمان راجع به برتری، رضایت خاطر و خوشبختی بیشتر از اینها نزدیک باشد. نگاه دقیقی به دنیای اطراف، چیزی را در این ارتباط به ما نشان می‌دهد که خیلی جالب است. خوشبخت‌ترین مردم دنیا افرادی هستند که به کارشان عشق می‌ورزند، بدون توجه به این‌که آیا از این راه ثروت، شهرت، قدرت و موقعیت‌های اجتماعی بالا به دست می‌آورند یا خیر. خوشنودترین مردم افرادی هستند که از کارشان لذت می‌برند، هرکاری که می‌خواهد باشد، تلاش می‌کنند تا آن را خوب انجام دهند. آنها مزدشان را از لذت درونی حاصل از چیزی که به زندگی می‌دهند به دست می‌آورند و مبارزه را به دلیل یافتن برتری در فعالیت‌هایشان دوست دارند. مردمی که به موفقیت واقعی دست پیدا می‌کنند، افرادی هستند که از خرسندی

و خوشبختی لذت زیادی می‌برند؛ زیرا وقتشان را صرف جست‌وجوی چیزهای باارزش می‌کنند.

آن موفقیتی که من بیشتر به آن علاقه‌مند هستم، نوع سودمندی است که هر انسانی در زندگی کردن، نفس کشیدن، فکر کردن و انجام هر کاری به آن نیازمند است. این کار احتیاجی به ثروت، شهرت، قدرت یا موقعیت اجتماعی بالا ندارد. هیچ‌یک از اینها را لازم ندارد. اما لازم است بدانیم چه کسی هستیم تا همان قدر که برای خودمان مثمر‌تریم، برای دیگران هم باشیم، این به معنای پذیرش تفاوت‌ها و تجربه کردن رضایت عمیقی است که به دنبال آن حاصل می‌شود بدین معنا که استعدادهایتان را به کار ببرید و به ندای قلبتان گوش فرادهید. این مستلزم آن است که با خودتان رو راست باشید و با دیگران خوب.

برای موفق بودن، به دستمزد بالا، مقام عالی، موقعیت اجتماعی بالا، عنوان‌های باشکوه و افتخار نیاز نداریم. هفت شرط موفقیت می‌تواند در به دست آوردن همه آنچه ما می‌خواهیم به کار رود. با این حال، یکی از پیچیده‌ترین معماهای خوشبختی در زندگی این است که نه روی چیزی که می‌خواهیم، بلکه برخواستن آنچه به دست می‌آوریم، تمرکز کنیم. آیا در زندگی روشی را برنامه‌ریزی می‌کنیم که درست باشد و آیا آن روش را در راه خوشنودی واقعی به کار می‌بریم؟

چارچوبی را که من برای موفقیت در این کتاب مطرح می‌کنم و به بحث می‌گذارم، می‌تواند به خوبی توسط یک نگهبان، یک نجار، یک مکانیک اتومبیل، یک استاد دانشگاه، یک برق‌کار، یک هنرمند، یک کارگر فنی اتومبیل، یک معلم مدرسه، یک بقال و یک فروشنده یا توسط یک بازرگان، یک مدیر، یک قاضی، یک مالک شرکت کوچک، یک سرمایه‌دار ماجراجو، یک گروه معاون رییس جمهور، یک فیزیک‌دان، یک مدیر عامل، یک سناتور و یک ستاره سینما اجرا شود. موفقیت واقعی محدود به طبقه خاص اقتصادی یا اجتماعی نیست. چند شکلی و متغیر است. می‌تواند به روش‌های مختلف، توسط افراد مختلف و در زمان‌های مختلف در زندگی یک شخص آشکار شود. اما همیشه به این بستگی دارد که ما چه کسی هستیم و حتی در بهترین لحظات و در تطبیق با شرایطی که معرفی خواهیم کرد، می‌توانیم بهترین باشیم.

شهرت شخصیت اجتماعی، ثروت و قدرت تا حد زیادی بستگی به مردم دارد. خوشبخت‌ترین افراد آنهایی هستند که احساس می‌کنند موفقیت بستگی به خودشان دارد. اینها مردمی هستند که به یک سفر هدفمند فرستاده می‌شوند، چشمانشان به جاده است و اغلب در مسیر توقف می‌کنند تا از دیدن مناظر لذت ببرند. اینها افرادی هستند که موفقیت شخصی را با هیچ یک از مشابهانش اشتباه نمی‌گیرند. اغلب مردمی هستند که با ثروت،

شهرت، قدرت و موقعیتی که نیاز هم دارند خدا حافظی می کنند. اینها افرادی هستند که از هفت شرط موفقیت کاملاً راضی هستند.

www.ketab.ir